

کاربرد قاعده‌ی الزام در فقه پزشکی*

علی محدث‌اردبیلی^۱

سید مسعود مرتضوی^۲

چکیده

یکی از قواعد مهم و پرکاربرد فقهی که در بسیاری از ابواب فقهی بیان شده و فقیهان برای تشخیص و تطبیق احکام شرعی به آن استناد نموده‌اند، قاعده الزام است. این قاعده که کاربرد وسیعی در فقه اجتماعی و روابط بین‌المللی دارد، از دیرباز چه به صورت مستقل و چه به صورت ضمنی مورد توجه فقیهان و اندیشمندان بوده است.

براساس مقتضای قاعده الزام، اگر کسانی معتقد به مذهبی غیر از مذهب تشیع یا معتقد به دینی غیر از دین اسلام باشند، با ضوابط و شرایطی، جایز است آنها را به عقیده‌ای که دارند و حکمی که به آن ملتزم‌اند، وادار نمود. حضور ادیان و مذاهب مختلف در ایران و توجه به احکام و دستورات مذاهب و ادیان گوناگون از طرفی، و از طرف دیگر پیشرفت روزافزون علوم تجربی و پزشکی، ضرورت بحث درباره‌ی قاعده الزام و کاربرد آن در فقه پزشکی را مضاعف می‌نماید.

هدف پژوهی پیش رو، پاسخ به این سؤال مهم است که کاربرد قاعده‌ی الزام در فقه پزشکی چیست؟ این مقاله که از طریق مطالعات کتابخانه‌ای و به روش توصیفی تحلیلی سامان یافته است، ابتدا به مفاد و دلایل این قاعده اشاره مختصری می‌کند و سپس بررسی تطبیقی کاربرد آن در فقه پزشکی می‌پردازد و به طور مشخص، سه مسئله‌ی ضمان پزشک، درمان به محرمات در فرض ضرورت و تشریح (کالبدشکافی) را با توجه به مفاد قاعده الزام بررسی می‌نماید. نتیجه‌ی

۱. دکترای فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه علوم اسلامی رضوی، مشهد، ایران (نویسنده مسئول). (a.mohaddes@chmail.com)

۲. دکترای مدرسی معارف اسلامی دانشگاه فردوسی، مشهد، ایران. (masdoudmortazavi@mail.um.ac.ir)



تحقیق حاضر، اثبات کاربرد قاعده الزام در سه مسئله‌ی فوق از نظر فقه پزشکی و قضایی است.

کلیدواژه‌ها: قاعده الزام، فقه پزشکی، ضمان پزشک، درمان به محرمات، تشریح اجساد.

مقدمه

دانش فقه، به‌عنوان تنظیم‌کننده‌ی روابط بندگان با خداوند و با یکدیگر، عهده‌دار بیان بایدها و نبایدهای الهی است و فقیه وظیفه دارد آنها را از ادله‌ی تفصیلی استنباط نماید (جمعی از پژوهشگران زیر نظر هاشمی‌شاهرودی، ۱۴۲۳: ۱۸/۱).

نیازهای نوین و مسائل روزآمد زندگی بشری، از حیطة و دایره فقه خارج نیستند و اسلام که خود را دین جاودان و آخرین دین معرفی نموده است، برای همه‌ی جوانب حیات بشری در همه زمان‌ها قوانینی ارائه داده که توسط معصومان علیهم‌السلام شرح و تفصیل داده شده‌اند. این همان حقیقتی است که خداوند در آیه‌ی شریفه‌ی «لَا رُطْبَ وَلَا يَابِسَ إِلَّا فِي كِتَابِ مُبِينٍ؛ و هیچ تر و خشکی نیست، جز اینکه در کتاب مبین است» (انعام/۵۹) بیان نموده است. پاسخگوبودن دین مبین اسلام اقتضا می‌کند قواعد و عموماًتی ارائه و تنظیم شود تا فقیه با استفاده از آنها، در هر زمان، هر واقعه را تحت حکم یا قاعده مرتبط به خود قرار دهد، چنانکه امام‌رضا علیه‌السلام فرمود: «برعهده‌ی ماست اللقاء اصول به شما و برعهده‌ی شماست استخراج فروعات» (عاملی، ۱۴۰۹: ۶۲/۲۷).

علم پزشکی نیز مانند سایر علوم و فنون بشری، با پیشرفت‌های چشم‌گیر و روزافزون خود، افق‌های تازه‌ای در برابر فقه گشوده است و در نتیجه، جامعه اسلامی از فقیهان تعیین و تطبیق اجتهادی احکام الهی را مطالبه می‌نمایند و این امر از ضرورت ورود فقیهان و محققان در عرصه فقه پزشکی و احکام مرتبط با پزشک و بیمار حکایت می‌نماید.

اهمیت همزیستی مسالمت‌آمیز در بین آحاد جامعه‌ی اسلامی و جوامع دیگر، قاعده الزام را به‌عنوان یکی از قواعد مهم فقهی، همواره مورد بحث و بررسی فقیهان و دین‌پروهان قرار داده است. تحقق نظام اسلامی نیز بر اهمیت توجه به این قاعده به‌عنوان یک اصل در تعامل و روابط فقه‌محور، افزوده است.





دغدغه‌ی این نوشته، تعریف و بررسی اجمالی قاعده‌ی الزام با هدف دست‌یافتن به تطبیقات این قاعده در فقه پزشکی است. در نتیجه، پرسش اصلی این است که کاربرد قاعده الزام در مسائل فقه پزشکی چیست؟

در زمینه قاعده الزام، پژوهش‌هایی انجام شده است. به غیر از مقالاتی که درباره‌ی اثبات و بیان ابعاد آن (محسنی و احمدی، ۱۳۹۹: ۲۱۸-۱۹۱؛ ضیاءالدین، ۱۳۹۲: ۷۳-۹۶) یا نقد بر اصل این قاعده (موحدی‌محب و میرزایی صفی‌آباد، ۱۳۹۹: ۲۲۱-۲۵۲) نوشته شده است، به کاربردهای آن در حیطه‌ی کاربرد قضایی و حقوقی این قاعده در دعاوی بین‌المللی (کلانتری، ۱۳۹۶: ۵-۲۴)، کاربرد حقوقی آن در مسائل خانواده (نقیبی، ۱۳۸۴: ۷۵-۹۳) و مسائل مختص به نفقه (رضوی، ۱۳۹۷: ۵۰-۳۰) و همچنین کاربرد آن در عقود و ایقاعات (شرکوند و آیتی، ۱۳۹۳: ۸۹-۱۰۲) نیز پرداخت شده است. اما در هیچ پژوهش و نوشته‌ای، کاربردهای این قاعده‌ی فقهی در حیطه‌ی فقه پزشکی و مسائل مربوط به درمان بررسی نشده است.

نتیجه پژوهی حاضر می‌تواند در عمل پزشکان و احکام قضات در حیطه‌ی جرایم درمانی، کارآمد و راه‌گشا باشد.

۱. مفهوم‌شناسی و تبیین قاعده الزام

۱-۱. تعریف قاعده الزام و مفاد آن

قاعده الزام به این تعبیر در نوشته‌ها و سخنان همه‌ی فقیهان نیامده، اما مفاد آن در کلمات بسیاری از فقیهان بیان شده است. اولین بار شیخ طوسی درباره‌ی این قاعده سخن گفته است. وی به مفاد این قاعده به‌عنوان احتمال اشاره نموده است (طوسی، بی‌تا: ۳۲۱/۹)، هرچند تعبیر شیخ طوسی مرادف با قاعده‌ی الزام نیست اما در ذیل آن، روایات قاعده‌ی الزام را می‌آورد که یکی از آنها روایت معروف «آنان را به آنچه خود بدان ملتزم‌اند، الزام کنید» (همان: ۳۲۲) است که علی بن ابی حمزه بطائنی از امام کاظم علیه السلام نقل نموده و منشأ اصلی برای قاعده‌ی الزام و نام‌گذاری آن است. برخی از فقیهان معاصر مانند آیت‌الله سیستانی، قاعده الزام را قبول نکرده و روایات آن را بر مفهومی خردتر به نام «قاعده مقاصه نوعیه» حمل نموده‌اند که شرط جریان آن، حکومت و سلطنت فقه غیر شیعه است (سیستانی، ۱۴۳۶: ۸).

مضمون قاعده آن است که اگر شخصی دارای یکی از مذاهب اسلامی غیر از مذهب شیعه یا حتی دینی غیر از دین اسلام باشد چه از ادیان آسمانی باشد یا غیر



آن، چنانچه در آن مذهب یا دین افراد ملتزم و معتقد به امری باشند، جایز است آنها را به عقیده‌ای که دارند، ملزم و وادار نمود (بجنوردی، ۱۴۱۹: ۱۸۳/۳).

۲-۱. تبیین قاعده الزام در ضمن مثال

مثال معروف این قاعده که در روایات شیعه آمده است، بحث میراث (طوسی، ۱۳۹۰، ج ۴، ص ۱۴۷) و طلاق (طوسی، بی تا: ۳۲۲/۹) است. در بحث میراث، شیعه معتقد است ارث براساس قرابت و اقربیت تقسیم می‌شود و با وجود فرد اقرب (مانند فرزندان میت) نوبت به عصبه (عموها و برادران میت) که در طبقه دورتری هستند، نمی‌رسد؛ برخلاف اهل سنت که قائل به تعصیب هستند؛ یعنی می‌گویند حتی اگر افرادی نزدیک‌تر از عصبه به میت وجود داشته باشد (مثل فرزند و نوه) اما باز عصبه از ارث بی‌بهره نیستند (ابن قدامه، ۱۴۰۵: ۲۶۹/۶) بر این اساس اگر فرزندان میت سنی باشند و عصبه وی شیعه، در این صورت از باب قاعده الزام مخالف به اعتقادی که نسبت به ارث دارد، عصبه، وارث میت خواهند بود (نجفی، ۱۴۰۴: ۱۰۵/۳۹).

در بحث طلاق نیز، اگر زن شیعه و مرد سنی باشد و مرد همسرش را طبق مذهب خود طلاق دهد، و در طلاق، حضور شاهد عادل را معتبر نداند و بدون شاهد همسرش را طلاق دهد، طلاق وی برای زن نافذ است و مرد ملزم به طلاق خواهد شد و حکم به جدایی آنها می‌شود (موسوی خمینی، ۱۴۲۴: ۸۶۲/۲).

هرچند موارد تطبیق قاعده در روایات، محدود به طلاق، ارث و نهایتاً موارد معدود دیگر است اما تطبیقات آن در فقه فراوان است؛ امام خمینی ره در توضیح المسائل، ۱۲ مورد از این تطبیقات را بیان کرده‌اند (موسوی خمینی، ۱۴۲۴: ۸۶۲/۲)، دیگران نیز به تطبیقات متعدد دیگری اشاره کرده‌اند (بجنوردی، ۱۴۱۹: ۱۸۸/۳).

نکته‌ی شایسته‌ی تأمل و توجه، پذیرفتن این قاعده توسط برخی از فقهاست، بلکه بعضی درباره‌ی تطبیق آن در ارث که مورد روایات است، اشکال کرده‌اند و آن را از باب «قاعده مقاصه نوعیه» دانسته‌اند، لذا اساساً ملتزم به قاعده‌ی الزام نیستند (سیستانی، ۱۴۱۷: ۴۵۴/۱)، اما مشهور قائل به آن بوده و در ابواب مختلفی به آن تمسک کرده‌اند و حتی برخی آن را مسلم دانسته‌اند (سبزواری، ۱۴۱۳: ۳۷/۲۶).



۳-۱. قاعده الزام؛ حکم واقعی یا وظیفه‌ی ظاهری

عمل براساس قاعده‌ی الزام از نظر فقه شیعه، خلاف حکم اولی الهی است، ولی در فرض اعتقاد شخص غیر شیعه به آنها، به عنوان حکم ثانوی، حکم واقعی خواهد بود و در نتیجه، در مثال طلاق، زن واقعاً مطلقه است (حلی، ۱۴۱۵: ۳۰۱). بنابراین معلوم می‌شود مفاد قاعده الزام، حکم ظاهری نیست، بلکه حکم واقعی است نظیر اضطراب به تیمم گرفتن در شرایط خاص، که در این حالت، تیمم، حکم واقعی اضطرابی می‌باشد.

۴-۱. ادله‌ی قاعده الزام

از آنجا که موضوع بحث، اثبات قاعده الزام نمی‌باشد، به صورت مختصر به برخی از ادله اشاره می‌شود. برای اثبات این قاعده، عمدتاً به سه دلیل استدلال شده است: ۱. اجماع. ۲. سیره عقلا. ۳. چند گروه از روایات.

۴-۱-۱. اجماع

برخی اجماع را از ادله‌ی قاعده الزام دانسته‌اند (بجنوردی، ۱۴۱۹: ۱۷۹/۳)، اما این دلیل دچار اشکال است (قمی، ۱۴۲۶: ۱۹۶/۸)؛ زیرا هم از نظر صغری و هم کبری خدشه‌پذیر است. از جهت صغروی، قابل مناقشه می‌باشد؛ زیرا این قاعده به این عنوان و عمومیت در کلام متقدمین ذکر نشده و فقها نیز ادعای اجماع بر آن نکرده‌اند. از جهت کبری نیز به آن اشکال می‌شود که محتمل‌المدرک می‌باشد؛ زیرا روایات مختلفی که در ادامه به بعضی از آنها اشاره می‌شود، بر این قاعده دلالت می‌کنند و اجماع محتمل‌المدرک، در علم اصول غیر معتبر دانسته شده است (موسوی خویی، ۱۴۲۲: ۵۰۱/۳).

۴-۱-۲. سیره عقلا

در کلام برخی بزرگان، به سیره عقلانی بر قاعده‌ی الزام اشاره شده است. به این بیان که «یکی از قواعد مسلمة‌ی عقلانیة این است که اگر شخصی یا قومی بر حسب ضوابط معینة‌ی خودشان به یک قاعده و ضابطه‌ای ملتزم باشند، شخص دیگری که آن ضابطه از نظر او صحیح نیست، می‌تواند با کسی که به آن ضابطه ملتزم است، عمل کند و این در مواردی شرعاً امضا شده و دستور داده‌اند از این قاعده‌ی عقلایی پیروی کنیم» (موسوی خمینی، ۱۴۱۹: ۸۶۴/۲).



۱-۴-۳. روایات

دلیل مهم قاعده الزام روایاتی است که برخی از آنها دارای اطلاق و بلکه عموم‌اند. در ادامه به این روایات بدون بررسی تفصیلی به بحث‌های سندی و دلالتی، اشاره می‌شود.

۱-۴-۳-۱. روایت محمد بن مسلم

از امام صادق علیه السلام درباره‌ی حکم‌ها (و قضاوت) سؤال شده است و ایشان در پاسخ فرمود: «تَجُوزُ عَلَى أَهْلِ كُلِّ دِينٍ بِمَا يَسْتَحِلُّونَ» (طوسی، بی‌تا: ۳۲۲/۹؛ حرعاملی، ۱۴۰۹: ۳۱۹/۲۶) یعنی «(أَحْكَام) علیه هر دینداری به آنچه حلال می‌پندارد، جایز (و جاری) است». مرحوم صدوق نیز با کمی اختلاف در متن حدیث، این روایت را (به صورت مرسل) نقل کرده است (صدوق، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۴۰۷).

نکاتی که از بررسی روایت به دست می‌آید:

الف. این روایت از نظر سندی به دلیل وجود (علی بن محمد بن زبیر در طریق شیخ طوسی) مورد بحث و نظر است.

ب. کلمه‌ی «يجوز» به معنای ینفذ است، یعنی علیه هر معتقد به دینی آنچه حلال می‌داند، نافذ است؛ همانند تعبیر به «الصلح جایز بین المسلمین» (کلینی، ۱۴۰۷: ۷/۴۱۳) که جایز به معنای نافذ است.

ج. با توجه به تعبیر «کل ذی دین»، این قاعده اختصاص به اهل سنت ندارد.

د. مفاد روایت این است که الزام اهل سایر مذاهب و ادیان، به آنچه به ضرر آنها و به نفع شیعه است، مشروع می‌باشد. در نتیجه، مفاد روایت به‌ویژه با توجه به ادله‌ی احکام اولی، یجوز لهم نیست بلکه یجوز علیهم است؛ یعنی الزام ایشان بر باورهایشان مشروع است و بیانگر این مطلب نیست که همه‌ی احکام ادیان نسبت به اهل آن ادیان مشروعیت دارد و برای آنها نیز علیه دیگران، ایجاد حق می‌کند (حکیم، ۱۴۱۶: ۵۲۶/۱۴).

۱-۴-۲. خبر عبدالله بن طاووس

از عبدالله بن طاوس نقل شده است که می‌گوید: به امام رضا علیه السلام عرض کردم برادرزاده‌ای دارم که دخترم را به تزویج او در آورده‌ام، شرب خمر می‌کند و بسیار دم از طلاق می‌زند. حضرت فرمود: «اگر از برادرانت می‌باشد (و شیعی است) چیزی بر او نیست و اگر از آنهاست (و مذهب عامه را اختیار نموده است) در این صورت دخترت را از او جدا کن؛ چرا که قصد جدایی داشته است». راوی می‌گوید از امام دوباره سؤال نمودم آیا از امام صادق علیه السلام روایت نشده است که از زنانی که سه بار در یک مجلس طلاق داده شده‌اند بر حظر باشید (و با آنان ازدواج نکنید) چرا که آنان در واقع دارای شوهر می‌باشند؟ امام فرمود: «این حکم در صورتی است که (شخص طلاق‌دهنده) از برادران (هم‌مذهب) تان باشد نه از آنان». سپس فرمود: «إِنَّهُ مَنْ دَانَ بِدِينِ قَوْمٍ لَزِمَتْهُ أَحْكَامُهُمْ» (حرعاملی، ۱۴۰۹: ۷۵/۲۲) یعنی «هر آینه هر کس متدین به دینی باشد، احکامشان بر او لازم (و نافذ) است».

۱-۴-۳. روایت علی بن ابی حمزه

متن این روایت چنین است: «الزُّمُّهُمْ مَا أَلْزَمُوا أَنْفُسَهُمْ»؛ الزامشان کنید به آنچه خودشان را (بدان) ملزم کرده‌اند (طوسی، بی‌تا: ۳۲۲/۹؛ همو، ۱۳۹۰: ۱۴۸/۴).

مهم‌ترین مستند قاعده الزام همین روایت است و عنوان قاعده (یعنی الزام) را از تعبیر این روایت اخذ کرده‌اند. درباره‌ی این روایت، از نظر سندی، به دلیل وجود علی بن ابی حمزه بطائنی بحث و اختلاف نظر است (موسوی خویی، ۱۴۰۳: ۱۲/۲۴۵).

۱-۴-۲. سایر روایت در این باب

روایات سه‌گانه‌ای که بیان شد، دارای حکم کلی و بیانگر ضابطه می‌باشند. اخبار دیگری در باب قاعده الزام وجود دارد که در موارد خاصی وارد شده و ضابطه عامی بیان نکرده‌اند (صدوق، ۱۳۸۶: ۵۱۱/۲؛ طوسی، ۱۳۹۰: ۲۹۱/۳) که از بیان آنها صرف نظر می‌گردد.



۵-۱. ضوابط تطبیق قاعده الزام

یکی از نکات مورد توجه در این قاعده، حدود و ضوابط اجرای آن است؛ زیرا در بسیاری از موارد تصور تطبیق قاعده الزام شده است، حال آنکه قاعده جاری نیست.

۱-۵-۱. ضابطه نخست: شیعه بودن یکی از طرفین

صاحب جواهر در جایی که دو اهل ذمه با هم اختلاف داشته باشند، نه یک مسلمان و یک مسیحی، می فرماید به مقتضای آیهی قرآن (مائده/۴۲)، علاوه بر اینکه می توان طبق احکام اسلام بر آنها حکم نمود، می توان آنها را به اهل دینشان واگذار نمود تا طبق احکام دین خودشان با آنها رفتار شود (نجفی، ۱۴۰۴: ۳۳/۳۲۹) و هم چنین چنانچه دو ذمی زنا کنند، می توان حکم آنها را به اهل دین خودشان واگذار نمود (همان: ۳۳۵/۴۱). در این گونه مثالها، ممکن است تصور شود این حکم از باب قاعده الزام است و حال آنکه ارتباطی به قاعده الزام ندارد، چون رکن قاعده الزام این است که یکی از طرفین شیعه یا حداقل مسلمان و ذی نفع باشد.

۲-۵-۱. ضابطه دوم: وجود اختلاف نظر فقهی بین شیعه و غیر شیعه

قاعده الزام در جایی است که غیر شیعه، به حکمی که قبول دارد، الزام شود. در نتیجه مشخص است حکم ارث بین کفار مثل ارث پسر کافر از پدر کافر، یا ارث فرزند مسلمان از پدر کافر، مصداق قاعده الزام نیست؛ زیرا نسب ارتباطی به قاعده الزام ندارد و تابع قوانین و قواعد باب نسب می باشد، هر چند قاعده الزام در باب میراث، در فرضی که برخی وراثت از اهل سنت و برخی شیعه باشند، تطبیق پذیر است (فاضل لنکرانی، ۱۳۹۱: ۹۷).

۳-۵-۱. ضابطه سوم: التزام غیر شیعه به حقی علیه خود

قاعده الزام هنگامی جاری می شود که غیر شیعه، به حقی علیه خودش قائل باشد؛ زیرا در مهم ترین مستند روایی این قاعده، تعبیر شده است که «الزامشان کنید به آنچه خودشان را (بدان) ملزم کرده اند» (طوسی، ۱۳۹۰: ۱۴۸/۴) و مشخص است غیر شیعیان و غیر مسلمانان خود و اهل سایر مذاهب را ملزم به ارتکاب همه ی آنچه آنان حلال می شمارند، نمی دانند. افزون بر این، سیره عملی و قولی فقیهان و ارتکاز متشرعه نیز بر این است که در محرماتی که حقی علیه آنها محسوب نمی شود، قاعده الزام جاری نمی شود.



به عنوان نمونه، اگر میزبان مسیحی، خوردن شراب را مشروع می‌داند، در صورتی که مهمان شیعه باشد هرچند میزبان استفاده‌ی میهمان را از شراب مشروع می‌داند، اما نمی‌توان قاعده الزام را جاری کرد و حکم به جواز شرب خمر نمود؛ زیرا میزبان مسیحی خودش را ملزم به شرب آبجو توسط شیعه نمی‌داند و شرب را حقی به نفع مهمان شیعه، علیه خود نمی‌داند که در صورت ترک شرب، حقی ضایع شده باشد. مثال دیگر، حکم به جواز نکاح با محارم در برخی مسلک‌هاست. در این مثال هم، مشخص است مرد شیعه نمی‌تواند با اجرای قاعده الزام، حکم به جواز نکاح با خواهر غیر شیعه‌ی خود نماید. در نتیجه در چنین مواردی فقیهان حرمت شرب خمر و نکاح با محارم را استثناء نموده‌اند.

در تطبیق ضابطه سوم، توجه به مثالی از فقه پزشکی جالب توجه است؛ درخصوص تعقیم (عقیم‌سازی) و جلوگیری از بارداری به وسیله‌ی بستن لوله‌های مردان (Vasectomy) یا بستن لوله‌های رحم زنان (Tubectomy) در میان فقیهان اختلافات جزئی وجود دارد (انصاری، ۱۴۲۹: ۱/۱۱۴)، اما نمی‌توان آن را محلی برای جریان قاعده الزام دانست؛ زیرا حتی اگر غیر شیعه این عمل را جایز بدانند، آن را حقی علیه خود نمی‌پندارد، بلکه حکمی توسعه‌آور به نفع خود می‌داند.

۱-۵-۴. ضابطه چهارم: اختصاص قاعده الزام به موارد اعتقاد اکثریت

برخی از فقیهان امامیه مثل آیت‌الله زنجانی گفته اند: قاعده‌ی الزام در مورد معتقد اکثریت مخالفین است نه معتقد یک فرقه‌ی خاص؛ زیرا قدر متیقن از ادله، جمهور مخالفین است. طبق این نظر، اگر مسئله‌ای در بین اهل سنت اختلافی باشد و نظر مشهوری درباره‌ی آن نباشد، نمی‌توان قاعده الزام را جاری کرد (شیرازی زنجانی، ۱۴۱۹: ۱۳/۳۹۴).

نقد ضابطه چهارم: این ضابطه صحیح نیست؛ زیرا خطاب «الزموهم بما الزموا به انفسهم» انحلالی بوده و اطلاق آن شامل فرق عامه، نظیر فرقه‌ی حنفیه و فرق دیگر نیز می‌شود و لازم نیست جمهور عامه چیزی بگویند تا بتوان اخذ به این قاعده نمود و ادعای قدر متیقن محل تردید و تامل است.

۱-۵-۵. ضابطه پنجم: حیات فرد غیر شیعه

اگر مستند قاعده الزام را فقط روایت علی بن ابی حمزه «الزموهم بما الزموا به انفسهم» بدانیم، شخصی که قاعده الزام نسبت به وی جاری می‌شود، باید زنده باشد؛ درحالی که بعضی قاعده الزام را نسبت به اموات نیز جاری کرده‌اند؛ به عنوان





نمونه، در بحث تجهیز میت مخالف، بحث است که آیا او را طبق آداب تجهیز می‌شود (سیفی مازندرانی، ۱۴۲۵: ۲۶/۲).

نمونه‌ی این فتوا در فقه پزشکی این است که بعضی به عنوان یکی از تطبیقات قاعده الزام در فرضی که شخص شیعه پیوند از مرگ مغزی را جایز نمی‌داند و غیر شیعه جایز می‌داند، گفته‌اند اعضای بدن غیر شیعه مرگ مغزی شده را می‌توان به شخص زنده پیوند زد.

این مثال نیز طبق ضابطه مذکور، ارتباطی به قاعده الزام ندارد؛ چون قاعده الزام، میت را ملزم نمی‌کند.

شایان ذکر است اگر روایت محمد بن مسلم (یجوز علی کل ذی دین ما یستحلون) را به عنوان مستند قاعده الزام بپذیریم، این روایت شامل میت و قابل تطبیق بر وی می‌باشد؛ زیرا این صحیح، فاقد لفظ الزام بوده و دلالت می‌کند «بر هر اهل دینی رواست آنچه که آن را حلال می‌شمارد» و این مطلب شامل میت نیز می‌شود؛ چرا که پس از مرگ، مذهب میت همچنان به وی نسبت داده می‌شود و در عرف متشرعه، به میتی که در دوران حیاتش سنی مذهب بوده است، میت سنی اطلاق می‌شود. شاهد بر این مطلب این است که به قبرستان مخصوص مسلمانان، قبرستان مسلمین گفته می‌شود. این مطلب، در نظر کسانی که اطلاق مشتق بر آنچه مبدأ اشتقاق از او زائل شده باشد را حقیقی می‌دانند پر واضح است. اما در نظر دیگران نیازمند تصدیق انتساب عرفی دین و مذهب شخص در زمان حیات، بر انسان پس از مرگ او می‌باشد.

۲. تطبیق قاعده الزام در فقه پزشکی

قاعده الزام، علاوه بر فقه عام، در فقه پزشکی نیز کاربردهای مهمی دارد که از تطبیق آن در مسائل مختلف پزشکی حاصل می‌شود. در ادامه مهم‌ترین تطبیقات این قاعده در فقه پزشکی بررسی می‌شود.





۱-۲. ضمان پزشک

۱-۱-۲. تبیین مسئله

اگر پزشک ماهری در فرایند درمان، دچار خطا شود و این خطا موجب فوت و یا نقص عضو مریض گردد، درباره‌ی ضمان یا عدم ضمان پزشک اختلاف نظر وجود دارد.

۲-۱-۲. تبیین نظریه‌ها

۱-۲-۱-۲. عدم ضمان پزشک در فقه اهل سنت

مشهور در فقه اهل سنت این است که ضمان مشروط به وجود سه امر به شرح زیر است:

الف. تعدی: عبور و تجاوز از حدی که شرعاً یا عرفاً به منظور فرایند درمان مقدر شده است که شامل تجاوز عمدی و همراه با تقصیر و تجاوز غیر عمدی از روی اهمال و کم توجهی می شود؛

ب. ضرر: اگر فرایند درمان منجر به خسارت شود، به آن ضرر می گویند؛

ج. افضاء: یعنی سبب دیگر یا فعل مختار دیگری بین سبب و ضرر فاصله نیندازد (وزاره‌ الاوقاف و الشؤون الاسلامیه، ۱۴۰۴: ۲۸/۲۲۲).

درباره‌ی ضمان پزشک نیز سه شرط فوق معتبر است، در نتیجه در مواردی که شخصی بدون صلاحیت پزشکی اقدام به طبابت نماید یا به علت اهمال، کم کاری، تقصیر و مشورت نکردن با متخصصان در موردی که نیاز به این کار باشد، ضرری متوجه مریض گرداند، شخص پزشک ضامن است.

از سوی دیگر، پزشک در مواردی و با رعایت شروطی، ضامن نیست؛ زیرا با رعایت همه‌ی جهات تخصصی و فنی، عوارضی جانبی برای عمل‌های جراحی، داروها و روش‌های مداوا وجود دارد که هیچ پزشکی قادر به جلوگیری از آنها نیست. این شروط عبارتند از:

الف. شخص، عارف به پزشکی و متخصص در آن باشد؛

ب. در طبابت از طرف نهاد مربوطه، مأذون باشد و تخصص او اثبات شده باشد؛

ج. مریض به او برای درمانش اذن داده باشد.



د. از مقدار لازم برای مداوا، تعدی نکند مثل اینکه بیش از مقداری که باید از عضو قطع کند، قطع نماید. چنانچه شخص از مقدار لازم برای مداوا تعدی نماید، ضامن است؛ چه عامدانه و از روی تقصیر باشد و چه جاهلانه یا از روی خطا. هرچند معصیت و گناه، فقط در صورت تعدی و تقصیر برای او نوشته می‌شود (کنعان، ۱۴۲۰: ۸۶۲).

۲-۱-۲. ضمان پزشک در فقه شیعه

فرض خطای پزشک و تعدی او چهار صورت دارد:

الف. صورت اول، تقصیر و تعدی پزشک است. اگر پزشک مهارت کافی نداشته یا در انجام کار، خطایی از او سر بزند یا از طرف بیمار یا ولی مأذون نباشد، در این صورت، شکی در ضمان وی نیست. به اجماع فقیهان شیعه، پزشک در این صورت ضامن است (حسین پور و موسوی، ۱۳۹۶: ۵۲/۳۹).

ب. صورت دوم، هنگامی است که پزشک غیر مباشر باشد و فقط دارو تجویز کرده یا خبر از تأثیر بخشی دارویی داده است. در این صورت بین فقیهان محل اختلاف است و برخی از کسانی که در فرض قبل ضمان را اثبات نموده بودند، این فرض را از آن خارج کرده‌اند (موسوی خمینی، بی‌تا: ۵۹۹/۲). اقوال و تفاسیلی در این زمینه وجود دارد (محمدعلی قاسمی، ۱۳۹۷: ۱۵۵) که بیان آن از رسالت این مقاله خارج است.

ج. صورت سوم، اینکه پزشک به صورت مستقیم به درمان و عمل جراحی مریض اقدام نموده است و تقصیر و کوتاهی نیز نکرده است، اما با توجه و التفات به وقوع غیر مترقبه خسارت به صورت لفظی یا غیر لفظی اعلام برائت نموده است. در صحت این ابراء بین فقیهان اختلاف نظر است (مجلسی، بی‌تا: ۱۱۴).

د. صورت چهارم، فرضی است که پزشک به صورت مستقیم به درمان و عمل جراحی مریض اقدام کرده است، تقصیر و کوتاهی نیز ننموده است و با اذن بیمار و رعایت همه ضوابط تخصصی، اقدام به معالجه نموده و اتفاقاً موجب تلف یا خسارتی بر بیمار شده است و قبل از اقدام به درمان، از مریض یا ولی او برائت نگرفته است. در این صورت و درباره‌ی ضمان وی فقیهان اختلاف نظر دارند.

معروف و مشهور فقیهان، این مورد را از مصادیق جنایت شبه عمد دانسته و حکم به ضمان پزشک کرده‌اند و گفته‌اند حتی اگر پزشک ماهر و متخصص باشد و هیچ



کوتاهی از او سر نزده باشد، مسئول است (میرهاشمی، ۱۳۸۳: ۸۳/۶۸). از جمله فقیهانی که به این فتوا تصریح نموده یا آن را قوی شمرده‌اند، می‌توان به (حلی، ۱۴۲۰: ۵۲۸/۵؛ شیخ طوسی، ۱۴۰۷: ۷۳۴؛ شیخ مفید، ۱۴۱۳: ۷۳۴؛ ابن زهره، ۱۴۱۷: ۴۰۲؛ کیدری، ۱۴۱۶: ۴۹۱؛ قاضی ابن براج، ۱۴۰۶: ۴۹۹/۲؛ ابن حمزه، ۱۴۰۸: ۴۰۳؛ سلار، ۱۴۰۴: ۲۳۵؛ فیض کاشانی، بی‌تا: ۱۱۶/۲) اشاره کرد. از میان معاصرین نیز (یزدی، ۱۴۱۹: ۶۷/۵؛ موسوی خمینی، بی‌تا: ۵۸۴/۱؛ فاضل لنکرانی، ۱۴۲۵: ۵۳۵؛ بهجت، ۱۴۲۶: ۳۰۹/۳) به صراحت قائل به این نظر شده‌اند.

بعضی همچون محقق حلی بر این قول ادعای اجماع نموده‌اند (محقق حلی، ۱۴۱۲: ۳۸۰/۱۳) که البته مشخص است این ادعا بدون توجه به مخالفت اقلیتی با این نظر بوده است (ابن ادریس حلی، ۱۴۱۰: ۳۷۳/۳).

در مقابل، برخی از فقیهان که نخستین آنها ابن ادریس حلی (همان: ۳۷۳/۳) است، قائل به عدم ضمان پزشک شده‌اند. پس از ایشان، دیگرانی (محقق اردبیلی، ۱۴۰۳: ۳۸۱/۱۳) و از میان معاصرین برخی نیز به این نظر ملتزم شده‌اند (شیرازی زنجانی، ۱۴۳۰: ۴۶۷).

استدلال پیروان عدم ضمان، عمدتاً پنج دلیل زیر است:

۱. اصل، برائت از ضمان است (ابن ادریس حلی، ۱۴۱۰: ۳۷۳/۳).

۲. اجازه و اذن شارع به طبابت. طبق ادعای این گروه، ضمانت و مسئولیت‌پذیری با اجازه و اباحه‌ی شرعی جمع نمی‌شود (مرعشی شوشتری، ۱۴۲۷: ۱۵۴/۲).

۳. اذن صریح یا ضمنی بیمار به پزشک. بر این اساس، اذن در شیء مستلزم اذن در لوازم آن و از جمله عدم مسئولیت‌پذیری طیب است (اسماعیل آبادی، ۱۳۸۳: ۱۴۰-۱۶۴).

۴. برخی روایات. مثل این روایت که حمدان بن اسحاق می‌گوید: فرزندی داشتم که مبتلا به سنگ (کلیه یا مثانه) شده بود، به من گفتند علاجی جز جراحی ندارد. هنگامی که او را جراحی کردم، فرزندم فوت شد. بعضی از شیعیان به من گفتند تو شریک خون فرزندت هستی. ناچار نامه‌ای به امام حسن عسکری علیه السلام نوشتم و قضیه را برای او شرح دادم. حضرت در پاسخ فرمود: «بر تو هیچ چیزی نیست؛ زیرا هدف تو معالجه بود ولی اجل او همان بود که تو انجام دادی» (کلینی، ۱۴۰۷: ۶/۵۳).



۵. قاعده‌ی احسان. به این بیان که هدف پزشک، خیر و خدمت است و این اتفاق بدون تقصیر رخ داده است. پزشک مصداق محسن است و محسن به مقتضای قاعده‌ی «ما علی المحسن من سبیل» ضامن نیست (حسین پور و موسوی، ۱۳۹۶: ۳۹-۵۲).

در مقابل، مشهور نیز برای اثبات ضمان به ادله‌ای استناد کرده‌اند:

۱. دلیل اول روایاتی است که در این زمینه وجود دارد، همانند روایت امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمود: «هر شخصی که به پزشکی یا دام‌پزشکی می‌پردازد، باید پیش از درمان، از ولی او براثت جوید، و گرنه ضامن است». (حرعاملی، ۱۴۰۹: ۲۶۰/۲۹) و همچنین روایتی از امام صادق علیه السلام که فرمود: «امام‌علی علیه السلام پزشک ختنه‌گری (ختان) را که حشفه‌ی پسری را بریده بود، ضامن دانستند» (همان: ۲۶۱/۲۹). در روایات مذکور پزشک فقط در صورتی می‌تواند از بار مسئولیت و ضمانت بگریزد که قبل از طبابت از مریض، براثت اخذ کرده باشد.

۲. دلیل دوم، قواعد فقهی‌ای مثل قاعده‌ی اتلاف، تسبیب، لاضرر و «لا یبطل دم امرئ مسلم» است (حسین پور و موسوی، ۱۳۹۶: ۳۹-۵۲).

۳. دلیل سوم اجماع است که ابن زهره حلبی پیش از ابن ادریس (ابن زهره، ۱۴۱۷: ۴۰۲) و محقق حلی پس از ابن ادریس (محقق حلی، ۱۴۱۲: ۴۲۱/۳) آن را ادعا نموده‌اند.

۴. دلیل پنجم اینکه اذن ضمنی یا به‌صراحت مریض به فرایند درمان پزشک، اذن به اتلاف و خسارت نیست و از نظر عرف بین این دو ملازمه‌ای وجود ندارد (عاملی، ۱۴۱۴: ۴۴۷/۴) و این بیان نقد دلیل سوم نظریه‌ی عدم ضمان به‌شمار می‌رود.

۵. دلیل پنجم، اذن شارع به عمل، مستلزم عدم مسئولیت و عدم ضمان نیست. همچنان که پدر و معلم در تربیت کودک، اذن داده شده‌اند، اما اگر موجب ضرری بر او شوند، ضامن‌اند (اسماعیل آبادی، ۱۳۸۳: ۱۴۰-۱۶۴) و به این بیان، نقد دلیل دوم قول سابق نیز مشخص شد.

۲-۱-۳. تطبیق قاعده الزام در مسئله ضمان پزشک

با توجه به دیدگاه‌های بیان‌شده، مشهور در میان فقیهان امامیه، معتقد به ثبوت ضمان برای پزشک هستند و مشهور اهل سنت بر خلاف شیعه، ضمان را قبول



ندارند و حکم به برائت پزشک می‌کنند. در این صورت امکان تطبیق قاعده الزام وجود دارد؛ به این بیان که اگر مریض غیر شیعه به پزشک شیعه مراجعه نماید، او می‌تواند به مقتضای قاعده الزام (با توجه به ضوابط و شرایطی که در فقه عامه بیان شد) از پرداخت دیه به مریض، خودداری کند و در چنین شرایطی، پزشک از نظر فقهی ملزم به پرداخت دیه نیست.

۲-۲. درمان به محرمات در فرض ضرورت

۲-۲-۱. تبیین مسئله و محل نزاع

در فقه بحثی مطرح است که آیا تداوی (درمان) به خوراکی‌های حرام در فرض ضرورت، یعنی فرضی که درمان منحصر در استفاده و خوردن و آشامیدن حرام باشد، مشروع است یا خیر؟ به ویژه تداوی به خوراکی‌های مست‌کننده و مشروبات الکلی و خمر محل بحث و نظر است و درباره‌ی جواز و عدم جواز آن فقیهان اختلاف نظر دارند (احمدپور، ۱۳۹۳: ۲۹-۵۴).

محل نزاع و مورد بحث، مختص فرض ضرورت است؛ زیرا در غیر حالت ضرورت، به اجماع شیعه (فاضل هندی، ۱۴۱۶: ۳۲۱/۹) و اهل سنت (کنعان، ۱۴۲۰: ۸۹۵)، ادله‌ی حرمت، جاری است.

۲-۲-۲. تبیین نظریه‌ها

۲-۲-۲-۱. در فقه اهل سنت

مشهور فقیهان اهل سنت به حرمت درمان به محرمات به‌ویژه خمر معتقدند (زحیلی، بی‌تا: ۴۲۵/۷). در بین مذاهب فقهی، به مالکیه و حنابله منسوب است که استفاده از محرمات حتی در فرض اضطرار را جایز نمی‌دانند (آصفی، ۱۳۸۲: ۱/۳۱۵).

شافعی نیز معتقد به عدم جواز است (ماوردی، ۱۴۱۹: ۱۷۰/۱۵) و فقط در صورت استهلاک جواز را پذیرفته است (طوسی ۱۴۰۷: ۹۷/۶). البته برخی عبارات، نظر شافعی را تفصیل بین خمر خالص و خمر مستهلک با داروی دیگر می‌داند و بیان می‌کند علی‌رغم شرط استهلاک آن در داروی دیگر، طیب مسلمان عادل و تحقق ضرورت را برای جواز تداوی شرط می‌داند (آصفی، ۱۳۸۲: ۱/۳۱۵). حال آنکه برخی از اصحاب شافعی بین خمر و سایر نجاسات تفصیل داده‌اند و گفته‌اند چنانچه شخص مریض خود متخصص بوده و یا از متخصصی بشنود که تنها راه



درمان او خوردن خوراکی نجس است، این کار برای او حلال است. اما درباره‌ی خمر این گونه نیست و مطلقاً استفاده از آن حرام است. در مقابل، ابوحنیفه و سفیان ثوری این کار را جایز دانسته‌اند (ماوردی، ۱۴۱۹: ۱۷۰/۱۵).

۲-۲-۲. در فقه شیعه

در فتاوی فقیهان شیعه، خوراکی‌های حرام به دو قسم تقسیم شده‌اند. قسم اول همه خوراکی‌های حرام به جز مشروبات الکلی و قسم دوم خصوص مشروبات الکلی می‌باشند.

درباره‌ی محرمات غیر مشروبات الکلی مثل اشیاء نجس یا ماهی‌های غیر حلال، معروف بین فقیهان در فرض اضطرار، جواز است (قمی، ۱۴۱۲: ۲۴/۲۲۱)، اما درباره‌ی اضطرار به مصرف مشروبات الکلی، فقیهان اختلاف نظر دارند؛ دیدگاه نخست و مشهور این است که مصرف خمر و مشروبات الکلی نیز در حال اضطرار جایز است (همان: ۲۴/۲۲۱). براساس دیدگاه دوم، برخی فقیهان، استفاده از مشروبات الکلی را هرچند در حال اضطرار جایز نمی‌دانند (طوسی، ۱۴۰۷: ۶/۹۷). نظریه‌ی سوم نیز اینکه درمان با خمر هنگامی جایز است که اگر از آن استفاده نشود جان بیمار در معرض خطر است، و گرنه حتی در فرضی که تحمل بیماری دشوار باشد، درمان به خمر جایز نیست (حلی، ۱۴۱۳: ۸/۳۵۸؛ همو، ۱۴۰۷: ۴/۱۸۶).

هر کدام از این دیدگاه‌ها به ادله‌ای مستند شده است. طرفداران نظریه‌ی حرمت استفاده از خوراکی‌های حرام در صورت اضطرار، به ادله زیر استناد نموده‌اند:

۱. اجماع (طوسی، ۱۴۰۷: ۶/۹۷)؛

۲. استصحاب حرمت (حلی، ۱۳۸۷: ۴/۱۵۵)؛

۳. اطلاق و عموم روایاتی که مفادشان عدم جعل شفاء و درمان، در هیچ یک از محرمات است (همان)، مانند روایت حسنه عمر بن اذینه که درباره‌ی استفاده از دارویی که از شراب تهیه شده بود، از امام صادق علیه السلام سؤال نمود و حضرت در پاسخ فرمود: «خداوند در هیچ چیزی از آنچه حرام نموده است، دوا و شفایی قرار نداده است» (حرعاملی، ۱۴۰۹: ۲۵/۳۴۴)؛

۴. اطلاق و عموم ادله‌ی عمومی تحریم (طوسی، ۱۴۰۷: ۶/۹۷)؛



۵. احتیاط (همان).

در مقابل، پیروان نظریه‌ی جواز درمان به محرمات در حال اضطرار نیز به چند دلیل زیر استناد کرده‌اند:

۱. قاعده‌ی اضطرار و آیات و روایاتی که مفادشان حلیت اکل و شرب حرام در حال اضطرار است (نجفی، ۱۴۰۴: ۴۲۷/۳۶)؛

۲. قاعده‌ی لاضرر (موسوی خویی، ۱۴۲۲: ۶۰۰/۱)؛

۳. قاعده‌ی عسر و حرج (مکارم شیرازی، ۱۴۱۱: ۱۶۳/۱)؛

۴. قاعده‌ی تقدیم اهم بر مهم در هنگام تراحم (عمیدی، ۱۴۱۶)؛

۵. ادله‌ی نهی از خودآزاری و به هلاکت انداختن نفس (حکیم، ۱۴۱۶: ۵۴۹/۲).

تفصیل و نقد ادله‌ی دیدگاه‌ها از رسالت این مقاله، خارج و موضوع مستقلی است که مقالاتی نیز درباره‌ی آن نوشته شده است (ر.ک: احمدپور، ۱۳۹۳: ۵۴-۲۹).

۲-۳. تطبیق قاعده الزام در مسئله درمان به محرمات

با توجه به دیدگاه‌های بیان شده و اختلافی که نقل گردید، مشخص شد بیشتر فقیهان امامیه از جمله متأخرین ارتکاب کلی محرمات از جمله شرب خمر برای درمان در فرض ضرورت را جایز دانسته‌اند. در مقابل، در فقه عامه، مشهور فقیهان به عدم جواز درمان به مطلق محرمات و به صورت خاص درمان به خمر نظر داده‌اند.

با توجه به اختلاف نظر بین مشهور شیعه و اکثر عامه، چنانچه بیمار غیر شیعه به پزشک شیعه مراجعه نماید و راه درمان او فقط استفاده از مشروبات الکلی باشد، درمان او بر پزشک واجب نیست و اگر بیمار فوت شود، پزشک به قصاص و دیه محکوم نمی‌گردد و معصیتی نیز نکرده است؛ زیرا براساس عقیده‌ی بیمار تداوی به محرمات جایز نیست.

در مثال فوق، اگر مریض شیعه باشد، درمان او واجب است و در صورت ترک، اگر پزشک متعهد رسیدگی به بیمار شده باشد، قاتل محسوب می‌شود؛ زیرا در فقه و حقوق، ترک رسیدگی مسئول، در قبال شخصی که مسئول او شده است، موجب استناد جنایت به او می‌شود (باقرزادگان و میرزایی، ۱۳۹۳: ۶۵-۱۰۰).



۳-۲. تشریح

۳-۲-۱. تبیین مسئله

تشریح در لغت به معنای جداساختن گوشت از استخوان و چندقطعه کردن آن است (ابن منظور، ۷۱۱: ۴۹۷/۲). این واژه در پزشکی به معنای واکاوی و شناخت شکل، تعداد، وضعیت و موضع اعضای بدن است (ازدی، ۴۶۶: ۷۱۰/۲). در چارچوب علم تشریح و با هدف آموزش و آشنایی دانشجویان و محققان علم پزشکی در دانشگاه‌ها، کالبدشکافی جسد انجام می‌شود.

آنچه محل تامل و اختلاف فقیهان می‌باشد، حکم جواز یا عدم جواز تشریح به قصد آموزش است. تشریح، سابقه‌ای طولانی و چند هزار ساله دارد و چه بسا به نظر بعضی، فرعون‌های مصر اولین کسانی بودند که تشریح را عملی نمودند و برخی تحقیقات نشان می‌دهد آنها بعضی از عمل‌های جراحی را انجام می‌دادند (کنعان، ۱۴۲۰: ۱۹۹) و بدیهی است عمل جراحی متوقف بر شناخت اجزای داخلی بدن انسان است.

۳-۲-۲. تبیین نظریه‌ها

تشریح به معنای مصطلح امروزی، در میان قداما از فقیهان معهود و مشهور نبوده است، هرچند نوشته‌ها و سخنان قداماء از امامیه و اهل سنت، برخی از عمل‌های جراحی بعد از مرگ اشخاص که نوعی تشریح و جداسازی اجزای داخلی بدن میت محسوب می‌شوند را جایز شمرده‌اند، اما کالبدشکافی به منظور آموزش در بین فقیهان متقدم مشهور و شناخته شده نبوده است. از موارد مذکور در کلام اینان می‌توان به جواز شکافتن شکم زن حامله‌ای که فوت نموده، ولی کودک درون رحم او همچنان زنده است و برای بیرون آوردن طفل نیاز به این کار است، اشاره نمود (طوسی، ۱۴۰۷: ۱: ۷۲۹؛ ابن قدامه، ۱۴۰۵: ۲: ۴۰۵). نمونه‌ی دیگر آن حکم به جواز شکافتن شکم کسی که مال غصبی دیگران را بلعیده است و خارج نمودن مال غصبی از آن است (طوسی، همان: ۷۳۰؛ همان).

۳-۲-۳-۱. مشروعیت تشریح جسد مسلمان در فقه اهل سنت

در بین اهل سنت، اولین کسی که درباره‌ی تشریح به معنای جدید آن، کتاب نوشته و آن را تجویز نموده است، احمد بن عبد المنعم دمنه‌وری شیخ الأثرر در قرن ۱۸ میلادی است. سپس این مسئله به مجامع علمی اهل سنت راه یافت و فتوا به جواز آن شهرت پیدا نمود و نهادهایی مانند «لجنة دائمی بحوث علمی و افتاء» و



«هیئت کبار العلماء» در عربستان سعودی فتوا به جواز آن دادند (کنعان، ۱۴۲۰، ص ۲۰۰).

از مجموع کلمات و نوشته‌های فقیهان اهل سنت درباره‌ی تشریح، به دست می‌آید جواز تشریح به هدف آموزش، منوط به شروط زیر است (شرف‌الدین، ۱۴۰۷: ۷۱؛ کنعان، ۱۴۲۰: ۲۰۱):

۱. یقین به فوت شخصی که بدن او مورد تشریح قرار می‌گیرد؛

۲. وجود ضرورتی که تشریح را جایز گرداند مانند تعلیم؛

۳. میت قبل از فوت اجازه تشریح بدنش را داده باشد یا اولیای میت بعد از فوت با اجازه‌ی او مخالفت نکنند. شایان ذکر است تشریح بدن میتی که مجهول‌الهویه است و خانواده‌ای ندارد نیز طبق برخی فتاوا مانند فتوای دارالافتاء مصر جایز است (شرف‌الدین، ۱۴۰۷: ۷۱).

۴. مثله نکردن جسد، بازی ننمودن، فعل عبث و بی‌فایده با بدن میت؛

۵. جمع نمودن اجزای بدن میت بعد از تشریح آن و دفن شرعی آن.

دلیل جواز در فتاوای اهل سنت این گونه بیان شده است که همان‌طور که شکافتن بدن میت برای خارج کردن طفل از رحم، به علت محافظت بر زندگی طفل جایز است، شکافتن بدن میت، با هدف محافظت از جان انسان‌های بیشتر و برای مصلحت عموم مردم، به طریق اولی جایز می‌باشد.

علاوه بر آن، تشریح از نیازمندی‌های عموم مردم است که رعایت مصلحت عموم مردم متوقف بر آن می‌باشد و سنجش میزان این مصالح، در کفه‌ی ترازو و قراردادن مفسده تشریح یعنی هتک حرمت میت، در کفه‌ی دیگر ترازو، مستلزم حکم به سنگینی کفه‌ی مصالح و رجحان مصلحت بر مفسده می‌باشد. همچنین در فقه بیان شده که ضرورت موجب اباحه‌ی محظورات و محرمات می‌شود (همان: ۶۹).



۲-۲-۳. عدم مشروعیت تشریح بدن میت مسلمان در فقه شیعه

مراجع تقلید و فقیهان معاصر شیعه که به مسئله‌ی تشریح ورود کرده و درباره‌ی آن فتوا داده‌اند، عمدتاً تشریح بدن میت مسلمان را حرام دانسته‌اند (لطفی، ۱۳۸۸: ۲۹-۳۳).

امام خمینی ره، مرحوم خویی و سایر مراجع شیعه با تصریح به اینکه تشریح بدن میت مسلمان بر خلاف میت کافر، جایز نیست، برای قطع هر یک از اعضای میت مسلمان دیه معینی بیان کرده‌اند (موسوی خمینی، بی‌تا: ۶۲۴/۲؛ موسوی خویی، ۱۴۱۰: ۱/۴۲۶؛ سیستانی، ۱۴۱۷: ۱/۴۵۹؛ وحید خراسانی، ۱۴۲۸: ۶۱۱). حتی چنانچه دسترسی به جسد غیر مسلمان ممکن نباشد و آموزش پزشکی و حفظ جان مسلمانان موقوف بر تشریح مسلمان باشد، با وجود رفع حرمت، اما پرداخت دیه موافق با احتیاط دانسته شده و حتی طبق برخی دیدگاه‌ها، واجب دانسته شده است (موسوی خمینی، ۱۴۲۶: ۶۱۵؛ آصفی، ۱۳۸۲: ۱/۱۶۷). افزون بر این، در این فرض باید به مقدار ضرورت و احتیاج، قناعت شود (مکارم شیرازی، ۱۴۲۹: ۴۸۲).

دلیل حرمت تشریح بدن میت مسلمان از دیدگاه فقیهان شیعه، وجوب حفظ احترام جسد مسلمان، ادله‌ی حرمت مثله کردن بدن اموات و حرمت تأخیر دفن میت مسلمان است (لطفی، ۱۳۸۸: ۲۹-۳۳).

۲-۳-۳. تطبیق قاعده الزام در مسئله تشریح

با توجه به اختلاف نظر فقیهان شیعه و سنی درباره‌ی تشریح بدن میت مسلمان، چنانچه تشریح کنندگان شیعه باشند و میت از اهل سنت بوده و از روی اجتهاد یا تقلید، قائل به جواز تشریح باشد، به مقتضای قاعده الزام می‌توان بدن او را با هدف آموزش و تعلیم پزشکی، تشریح نمود.

البته شایان ذکر است این امر منوط به دو شرط است؛ نخست اینکه شخص میت قبل از فوت، یا بازماندگان وی، اجازه و اذن تشریح را داده باشند؛ زیرا به این شرط در فتاوی اهل سنت تصریح شده است (شرف‌الدین، ۱۴۰۷: ۷۱) و شرط دوم اینکه قاعده الزام درباره‌ی اموات اهل سنت نیز جاری باشد؛ نمونه‌ی این جریان در مسئله تجهیز میت توسط برخی فقیهان تأیید شده است (عاملی، ۱۴۱۱: ۹۲/۲)، هرچند حتی در صورت پذیرفتن جریان قاعده الزام درباره‌ی اموات، می‌توان این قاعده را درباره‌ی بازماندگان و برای تبرئه از پرداخت دیه به آنها، در فرضی که از اهل سنت باشند، جاری و ثمربخش دانست.



نتیجه گیری

بررسی ابعاد مختلف قاعده الزام، به عنوان قاعده‌ی فقهی مهم و نقش تأثیرگذار آن در روابط مسالمت آمیز بین مذاهب و ادیان، نیازمند مطالعات و پژوهش‌های گسترده است. در مقاله‌ی پیش رو، پس از پذیرش اصل قاعده، درباره‌ی گستره و کاربرد آن در فقه پزشکی سخن گفتیم، مسئله‌ای که در پیشینه‌ی پژوهش و مطالعات انجام شده درباره‌ی قاعده الزام، مغفول مانده است و با توجه به اختلاف فقه شیعه و سنی در سه مسئله‌ی ضمان طیب، درمان به محرمت و تشریح اجساد، محل تطبیق قاعده‌ی الزام و گره‌گشایی آن به صورت واضح به شرح زیر تبیین شد.

۱. در مسئله‌ی ضمان طیب، اگر پزشک شیعه است و مریض غیر شیعه، پزشک شیعه‌ی متخصص که در کارش غفلت و خطایی نکرده است، می‌تواند به مقتضای قاعده الزام از پرداخت دیه به مریض، خودداری کند و وی از نظر فقهی ملزم به پرداخت دیه نیست.

۲. در مسئله‌ی درمان به محرمت، پزشک معتقد به جواز، در صورت عدم انجام تلاش برای حفظ جان بیمار با داروی نجس یا حرام، چنانچه بیمار معتقد به عدم جواز آن باشد، ضامن فوت بیمار و آسیب‌هایی که به او در اثر عدم استفاده از دارو وارد می‌شود، نخواهد بود.

۳. در مسئله‌ی تشریح، چنانچه میت از اهل سنت باشد و تشریح کنندگان شیعه باشند، به مقتضای قاعده الزام، می‌توان بدن او را با هدف آموزش و تعلیم پزشکی، تشریح نمود.

با توجه به گستردگی مصادیق فقه سلامت، می‌توان با تسلط و بررسی درباره‌ی دیدگاه‌های شیعه و سنی و توجه به رعایت شرایط پیاده‌سازی قاعده الزام، مصادیق دیگری به این نوشتار افزود. توجه به قاعده الزام در سایر مسائل فقه پزشکی و سایر موضوعات مهم نظیر فقه سیاسی، فقه قضایی و فقه روابط بین‌الملل، در مسیر تعامل مسالمت آمیز مذاهب اسلامی و ادیان فصلی جدید می‌گشاید و این موضوع بر اهمیت ورود محققان‌ی پژوهشگران در این امر می‌افزاید.

منابع

* قرآن کریم.

۱. ابن برآج، عبدالعزیز، المهدّب، اول، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۶ق.

۲. ابن حمزه، الوسیله الی نیل الفضیله، اول، قم، کتابخانه‌ی آیت‌الله مرعشی‌نجفی، ۱۴۰۸ق.





۳. ابن زهره حلبی، حمزه بن علی، غنیة التزوع الی علمی الاصول و الفروع، اول، قم، موسسه‌ی امام صادق علیه السلام، ۱۴۱۷ق.
۴. ابن قدامه، عبدالله بن احمد، المغنی فی فقه الامام احمد بن حنبل الشیبانی، اول، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۵ق.
۵. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، سوم، بیروت، دار صادر، ۷۱۱ق.
۶. احمدپور، اکبر، درمان با محرمات، مجله‌ی مطالعات اسلامی (فقه‌واصول)، شماره ۹۷، تابستان ۱۳۹۳.
۷. اردبیلی، احمد بن محمد، مجمع الفائده و البرهان فی شرح ارشاد الهذهان، اول، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۳ق.
۸. ازدی، عبدالله بن محمد، کتاب الماء، اول، تهران، دانشگاه علوم پزشکی ایران، موسسه‌ی مطالعات تاریخ پزشکی، تهران، ۱۳۸۷.
۹. اسماعیل آبادی، علیرضا، نگاه تطبیقی به ضمان طبیب در مذاهب اسلامی، مجله‌ی فقه دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، شماره ۱۱، ۱۳۸۳.
۱۰. انصاری، قدرت‌الله، موسوعه احکام الاطفال و ادلتها، اول، قم، مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام، ۱۴۲۹ق.
۱۱. آصفی، محمد محسن، الفقه و مسائل طبیه، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۲.
۱۲. باقرزادگان، امیر و محمد میرزایی، بررسی فقهی حقوقی مسئولیت ناشی از ترک درمان براساس قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، شماره ۲۰ و ۲۱، پاییز و زمستان ۱۳۹۳.
۱۳. بجنوردی، سیدحسن، القواعد الفقهیه، اول، قم، الهادی، ۱۴۱۹ق.
۱۴. بهجت، محمدتقی، جامع المسائل، دوم، قم، دفتر معظم‌له، ۱۴۲۶ق.
۱۵. جمعی از پژوهشگران زیر نظر سید محمود هاشمی شاهرودی، موسوعه الفقه الاسلامی طبقاً لمذهب اهل البیت علیهم السلام، اول، قم، موسسه‌ی دائره المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام، ۱۴۲۳ق.
۱۶. حرعاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، اول، قم، موسسه‌ی آل‌البیت علیهم السلام، ۱۴۰۹ق.
۱۷. حسین پور، خسرو و سیدفضل‌الله موسوی، ضمان پزشک از منظر فقه امامیه، مجله‌ی تحقیقات حقوقی تطبیقی ایران و بین‌الملل، شماره ۱۰، ۱۳۹۶.
۱۸. حلی، حسن بن یوسف، تحریر الاحکام الشرعیه علی مذهب الإمامیه، اول، قم، موسسه‌ی امام صادق علیه السلام، ۱۴۲۰ق.
۱۹. حلی، حسن بن یوسف، مختلف الشیعه فی احکام الشریعه، چاپ دوم، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ق.
۲۰. حلی، حسین، بحوث فقهیه، چهارم، قم، المنار، ۱۴۱۵ق.
۲۱. حلی، مقداد بن عبدالله، التنقیح الرائع لمختصر الشرائع، اول، قم، کتابخانه‌ی آیت‌الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق.
۲۲. حلی [ابن ادریس]، محمد، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، دوم، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۰ق.
۲۳. حلی، احمد بن محمد اسد، المذهب البارع فی شرح المختصر النافع، اول، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۷ق.
۲۴. حلی، محمد بن حسن، ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد، اول، قم، اسماعیلیان، ۱۳۸۷ق.
۲۵. رضوی، سیدمحمد و سیدعلی رضوی، گستره‌ی نفوذ قاعده‌ی الزام در رفع تعارض قوانین و قواعد مرتبط با نفقه، مجله‌ی حقوق تطبیقی، شماره ۶۸، بهار و تابستان ۱۳۹۷.
۲۶. زحلی، وهبه، الفقه الاسلامی و ادلته، دمشق، دار الفکر، بی‌تا.
۲۷. سبزواری، سید عبد الاعلی، مهذب الاحکام فی بیان الحلال و الحرام، چهارم، قم، المنار- دفتر حضرت آیت‌الله، ۱۴۱۳ق.
۲۸. سار، حمزه بن عبدالعزیز، المراسم العلویه و الأحکام النبویه فی الفقه الامامی، اول، قم، منشورات الحرمین، ۱۴۰۴ق.
۲۹. سیستانی، سیدعلی، قاعده الالزام، اول، بی‌جا، ۱۴۳۶ق.
۳۰. سیستانی، سیدعلی، منهاج الصالحین، پنجم، قم، دفتر حضرت آیت‌الله سیستانی، ۱۴۱۷ق.
۳۱. سیفی‌مازندرانی، علی‌اکبر، مبانی الفقه‌الفعال فی القواعد الفقهیه الاساسیه، اول، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۴۲۵ق.
۳۲. شبیری‌زنجانی، سید موسی، کتاب النکاح، اول، قم، موسسه‌ی پژوهشی رای‌پرداز، ۱۴۱۹ق.
۳۳. شبیری‌زنجانی، سید موسی، کتاب نکاح، اول، قم، سلسبیل، ۱۴۳۰ق.
۳۴. شرف‌الدین، احمد، الاحکام الشرعیه للاعمال الطبیه، دوم، بی‌جا، ۱۴۰۷ق.



۳۵. شیرکوند، حامد و سیدمحمد رضا آینی، کاربرد قاعده‌ی فقهی الزام در عقود و ایقاعات، مجله‌ی مبانی فقهی حقوق اسلامی، شماره‌ی ۱۳، بهار و تابستان ۱۳۹۳.
۳۶. صدوق، محمد بن بابویه، علل الشرائع، اول، قم، داوری، ۱۳۸۶ق.
۳۷. صدوق، محمد بن بابویه، من لا یحضره الفقیه، دوم، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ق.
۳۸. ضیاءالدین، سیده‌بتول، بررسی اجمالی قاعده الزام، مجله‌ی مطالعات فقه اسلامی و مبانی حقوق، شماره ۲۸، پاییز و زمستان ۱۳۹۲.
۳۹. طباطبایی حکیم، سید محسن، مستمسک العروه الوثقی، اول، قم، موسسه دارالتفسیر، ۱۴۱۶ق.
۴۰. طوسی، محمد بن حسن، الاستبصار فیما اختلف من الاخبار، اول، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۹۰ق.
۴۱. طوسی، محمد بن حسن، الخلاف، اول، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۷ق.
۴۲. طوسی، محمد بن حسن، النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی، دوم، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۴۰۰ق.
۴۳. طوسی، محمد بن حسن، تهذیب الاحکام، چهارم، تهران، دار الکتب الإسلامیه، ۱۴۰۷ق.
۴۴. عاملی، محمد بن علی، مدارک الأحکام فی شرح عبادات شرائع الإسلام، اول، موسسه آل‌البتی، بیروت، ۱۴۱۱ق.
۴۵. عاملی، محمد بن مکی، غایه المراد فی شرح نکت الارشاد، اول، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۴ق.
۴۶. عمیدی، سیدعمیدالدین، کنز الفوائد فی حل مشکلات القواعد، اول، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۶ق.
۴۷. فاضل‌لنکرانی، محمد، جامع المسائل، اول، قم، امیر قلم، ۱۴۲۵ق.
۴۸. فاضل‌لنکرانی، محمدجواد، قاعده‌ی الزام، اول، قم، مرکز فقهی ائمه اطهار، ۱۳۹۱.
۴۹. فاضل‌هندی، محمد بن حسن، کشف الثام و الابهام عن قواعد الاحکام، اول، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۶ق.
۵۰. فیض‌کاشانی، محمدمحسن، مفاتیح الشرائع، اول، قم، کتابخانه‌ی آیت‌الله مرعشی نجفی، بی‌تا.
۵۱. قاسمی، محمدعلی، بانک استفتائات پزشکی، اول، قم، مرکز فقهی ائمه اطهار، ۱۳۹۷.
۵۲. قمی [حسینی روحانی]، سید صادق، فقه الصادق، اول، قم، دار الکتب - مدرسه امام صادق، ۱۴۱۲ق.
۵۳. قمی [طباطبایی]، سید تقی، مبانی منهاج الصالحین، اول، قم، منشورات قلم الشرق، ۱۴۲۶ق.
۵۴. کلاتری، علی‌اکبر، قاعده الزام و روابط خارجی دولت اسلامی، مجله‌ی حقوق تطبیقی، شماره ۸۵، پاییز ۱۳۹۶.
۵۵. کنعان، احمد محمد، الموسوعه الطبیه الفقهیه، اول، بیروت، دار النفائس، ۱۴۲۰ق.
۵۶. کیدری، محمد بن حسین، اصباح الشیعه بمصباح الشریعه، اول، قم، موسسه‌ی امام صادق، ۱۴۱۶ق.
۵۷. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، چهارم، قم، دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ق.
۵۸. لطفی، اسدالله، حکم تشریح از دیدگاه فقه اسلامی، مجله‌ی اخلاق و تاریخ پزشکی، شماره ۲، بهار ۱۳۸۸.
۵۹. ماوردی، علی بن محمد، الحاوی الکبیر، اول، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۹ق.
۶۰. مجلسی، محمدباقر، حدود و قصاص و دیات، اول، تهران، موسسه‌ی نشر آثار اسلامی، بی‌تا.
۶۱. محسنی‌فرخ، احمدی، سیدمحمد مهدی، تبیین ویژگی‌ها و ابعاد قاعده الزام در فقه امامیه، مجله‌ی حقوق تطبیقی، شماره ۳۷، بهار ۱۳۹۹.
۶۲. محقق حلی، جعفر بن حسن، شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام، جاب دوم، قم، اسماعیلیان، ۱۴۰۸ق.
۶۳. محقق حلی، جعفر بن حسن، نکت النهایه و نکته‌ها، اول، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۲ق.
۶۴. مرعشی‌شوشتری، سیدمحمدحسن، دیدگاه‌های نو در حقوق، دوم، تهران، میزان، ۱۴۲۷ق.
۶۵. مفید، محمد بن محمد، المقنعه، اول، قم، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
۶۶. مکارم‌شیرازی، ناصر، القواعد الفقهیه، سوم، قم، مدرسه‌ی امام علی بن ابی طالب، ۱۴۱۱ق.
۶۷. مکارم‌شیرازی، ناصر، تعزیر و گستره آن، اول، قم، مدرسه امام علی بن ابی طالب، ۱۴۲۵ق.
۶۸. مکارم‌شیرازی، ناصر، توضیح المسائل، پنجاه و دوم، قم، مدرسه‌ی امام علی بن ابی طالب، ۱۴۲۹ق.
۶۹. موحدی‌محب، مهدی و زینب میرزایی صفی‌آباد، بازخوانی انتقادی قاعده الزام، مجله‌ی آموزه‌های فقه مدنی، شماره ۲۱، بهار و تابستان ۱۳۹۹.
۷۰. موسوی خمینی، سیدروح‌الله، تحریر الوسیله، اول، قم، موسسه‌ی مطبوعات دار العلم، بی‌تا.
۷۱. موسوی خمینی، سیدروح‌الله، توضیح المسائل [محتسب]، هشتم، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۲۴ق.



۷۲. موسوی خویی، سید ابوالقاسم، محاضرات فی اصول الفقه، اول، قم، موسسه احیاء آثار الامام الخوئی، ۱۴۲۲ق.
۷۳. موسوی خویی، سید ابوالقاسم، مصباح الاصول، اول، قم، موسسه احیاء آثار الامام الخوئی، ۱۴۲۲ق.
۷۴. موسوی خویی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرجال، بیروت، بی نا، ۱۴۰۳ق.
۷۵. موسوی خویی، سید ابوالقاسم، منهاج الصالحین، بیست و هشتم، قم، مدینه العلم، ۱۴۱۰ق.
۷۶. نجفی، محمدحسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، هفتم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۴ق.
۷۷. نقیبی، سیدابوالقاسم، قاعده الزام و کاربرد آن در زمینه حقوق خانواده در مناسبات پیروان مذاهب، مجله ی خانواده پژوهی، شماره ۱، ۱۳۸۴.
۷۸. وحیدخراسانی، حسین، توضیح المسائل، نهم، قم، مدرسه ی امام باقر علیه السلام، ۱۴۲۸ق.
۷۹. وزاره الاوقاف و الشؤون الاسلامیه، الموسوعه الفقهیه، دوم، کویت، ذات السلاسل، ۱۴۰۴ق.
۸۰. یزدی [طباطبایی]، سیدمحمدکاظم، العروة الوثقی فیما تعم به البلوی، اول، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۹ق.



The Application of the Rule of Obligation (Al-Ilzam) in Medical Jurisprudence

Ali Mohaddes-Ardebili¹, Sayyid Masoud Mortazavi²

Abstract

The Rule of Obligation (Qa'ida al-Ilzam) is one of the most significant and widely used jurisprudential rules, cited extensively across various chapters of Islamic law to determine and apply Sharia rulings. This rule, which has broad applications in social jurisprudence and international relations, has long been a subject of focus for jurists and scholars, both explicitly and implicitly.

According to the requirements of the Rule of Obligation, if individuals adhere to a school of thought other than Shiism or a religion other than Islam, it is permissible—under specific criteria and conditions—to hold them to the beliefs and rulings they are committed to. The presence of diverse religions and denominations in Iran, coupled with the rapid advancement of empirical and medical sciences, underscores the necessity of discussing the Rule of Obligation and its application in medical jurisprudence.

The present study aims to answer the critical question: What is the application of the Rule of Obligation in medical jurisprudence? Utilizing a descriptive-analytical method based on library research, this article briefly outlines the provisions and evidence of this rule before conducting a comparative study of its application in medical jurisprudence. Specifically, it examines three issues: physician liability (Dhaman), treatment using prohibited substances (Muharramat) in cases of necessity, and autopsy (Tashrih). The findings of this research demonstrate the practical application of the Rule of Obligation in these three areas from both medical-jurisprudential and judicial perspectives.

Keywords: Rule of Obligation (Al-Ilzam), Medical Jurisprudence, Physician Liability, Treatment with Prohibited Substances, Autopsy.

1. PhD in Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, Razavi University of Islamic Sciences, Mashhad, Iran (Corresponding Author). (mojtaba.sadeghi.bahabadi@gmail.com)

2. PhD in Teaching Islamic Sciences, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran.

Received: January 11, 2024

Accepted: April 21, 2024